

از پاتایا و ویتنام تا پرسش فراموش‌شده زنان ایران

چند روز پیش ناو هواپیمابر آمریکایی «آبراهام لینکلن» برای توقف و سرویس وارد بندر لائوس چابانگ در نزدیکی پاتایا شد؛ شهری که با صنعت گسترده تفریحات شبانه و گردشگری جنسی شناخته می‌شود. در روزهای بعد، تصاویر و کلیپ‌هایی از حضور گسترده ملوانان آمریکایی در خیابان‌ها، بارها و حتی درگیری با مردم محلی منتشر شد. صحت همه این تصاویر نیازمند بررسی مستقل است؛ اما پرسش اصلی بسیار روشنتر از آن است که بتوان از کنارش گذشت.

اگر فردا همین هزاران سرباز خارجی نه در پاتایا، بلکه در بندرعباس، بوشهر، اهواز، شیراز یا تهران پیاده شوند، چه بر سر زنان و دختران ایرانی خواهد آمد؟ چه کسی امنیت آنان را تضمین می‌کند؟ چه کسی در برابر تعرض، خشونت، تحقیر و سوءاستفاده احتمالی پاسخگو خواهد بود؟ آیا کسانی که امروز از مداخله نظامی خارجی سخن می‌گویند، اصلاً به این پرسش فکر کرده‌اند؟ آیا اپوزیسیون برای «روز بعد» برنامه‌ای برای حفاظت از زنان دارد، یا فقط برای «روز سقوط» شعار دارد؟ آیا امنیت زنان و دختران ایران بخشی از محاسبات سیاسی آنان است، یا قرار است باز هم بدن و زندگی زنان هزینه تصمیم مردانی شود که از دور برای جنگ نسخه می‌نویسند؟

سیاست فقط حذف یک حکومت نیست؛ مسئولیت فردای آن نیز هست. هر کس ورود نیروی نظامی خارجی را رمانتیک می‌کند، باید پیش از هر چیز پاسخ دهد: اگر فردا امنیت زنان و دختران ایران فرو ریخت، چه کسی مسئول خواهد بود؟ بحث من درباره اخلاق فردی هر سرباز آمریکایی نیست و هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند چند حادثه را به هزاران نظامی تعمیم دهد. مسئله، ساختار قدرت است. ارتش خارجی، فارغ از پرچمش، نیرویی مسلح است که فرمانش را از دولت خودش می‌گیرد، نه از جامعه میزبان؛ و هر جا جنگ، فروپاشی نظم، فقر، بی‌ثباتی و نابرابری شدید قدرت با حضور گسترده نیروهای نظامی خارجی جمع شده، خطر سوءاستفاده، خشونت، بازار سیاه، تن‌فروشی اجباری یا نیمه‌اجباری و تعرض جنسی نیز افزایش یافته است.

این خطر فرضی و خیالی نیست؛ تاریخ جنگ ویتنام آن را بطور مستند نشان داده است. در ماجرای «مای‌لای» و تحقیقات رسمی بعدی، ارتش آمریکا خود موارد قتل، تجاوز و خشونت جنسی علیه غیرنظامیان ویتنامی را ثبت کرد. بنابراین یادآوری ویتنام تبلیغات ضدآمریکایی نیست؛ یادآوری این واقعیت است که هیچ ارتشی، حتی ارتش یک کشور دموکراتیک، از امکان تبدیل قدرت نظامی به سوءاستفاده مصون نیست.

اینجاست که پرسش درباره ایران جدیتر و دردناکتر می‌شود، بویژه وقتی پای زنان و دختران ایرانی در میان باشد.

بخشی از اپوزیسیون ایرانی با چنان شور و هیجانی از مداخله خارجی سخن می‌گوید که گویی سرباز خارجی اگر روزی وارد ایران شود، فقط به سراغ مراکز حکومتی خواهد رفت، بعد چند مقام جمهوری اسلامی را بازداشت خواهد کرد، برای مردم دست تکان خواهد داد و کشور را مؤدبانه تحویل یک دولت انتقالی خواهد داد. اما جنگ و اشغال چنین قرارداد تمیزی ندارند. سرباز خارجی در خلأ زندگی نمی‌کند؛ وارد شهر، بازار، محله، هتل، خیابان و روابط انسانی جامعه می‌شود. اگر هزاران یا ده‌ها هزار نظامی خارجی در کشوری جنگ‌زده و بی‌ثبات مستقر شوند، زنان آن جامعه نیز بخشی از همان واقعیت اجتماعی خواهند بود و هیچکس حق ندارد پیشاپیش فرض کند که فقط به دلیل آمریکایی‌بودن نیروها، خطر تعرض، سوءاستفاده یا استثمار جنسی صفر خواهد بود.

درست همین‌جا باید پرسشی را که تقریباً در گفتمان طرفداران مداخله شنیده نمی‌شود با صدای بلند مطرح کرد: **چه کسی امنیت زنان و دختران ایرانی را در برابر سرباز خارجی تضمین خواهد کرد؟ اگر تعرضی رخ داد، کدام دادگاه رسیدگی خواهد کرد؟** اگر سرباز خارجی از نوعی مصونیت نظامی برخوردار بود، زن ایرانی باید شکایتش را کجا ببرد؟ اگر فرماندهی نظامی حادثه را «تخلف انضباطی» تلقی کرد اما قربانی آن را تجاوز یا خشونت دانست، حرف آخر با چه کسی خواهد بود؟ اگر بازارهای جنسی، شبکه‌های قاچاق و سوءاستفاده از زنان فقیر و بی‌پناه در اطراف پایگاه‌ها شکل گرفت، چه نهادی قادر به مهار آن خواهد بود؟ این پرسش‌ها نه تخیل‌اند و نه توهین به ارتش آمریکا؛ اینها پرسش‌هایی‌اند که هر جامعه بالغ پیش از ورود نیروی خارجی باید بپرسد، نه پس از وقوع اولین فاجعه.

ویتنام به ما نشان داد که زنان در جنگ فقط «غیرنظامی» نیستند؛ بدن آنان بارها به میدان دیگری از قدرت تبدیل شده است. تجاوز جنگی فقط جرم جنسی نیست، شکل افراطی سلطه است؛ پیامی است که می‌گوید نیروی مسلح نه فقط بر خاک، بلکه بر بدن جامعه نیز قدرت دارد. به همین دلیل است که مسئله زنان در سناریوی حضور نظامی خارجی نباید به حاشیه رانده شود. وقتی بخشی از اپوزیسیون با اشتیاق از ورود نیروی خارجی سخن می‌گوید، باید از او پرسید آیا در محاسباتش فقط سقوط حکومت وجود دارد یا کرامت و امنیت زنان ایرانی نیز جایی در آن دارد؟

تناقض از همینجا آغاز می‌شود. بسیاری از همان کسانی که سالها از «زن، زندگی، آزادی» سخن گفته‌اند، گاهی در بحث مداخله نظامی خارجی تقریباً هیچ پرسشی درباره امنیت جسمی، حقوقی و اجتماعی زنان در شرایط فروپاشی و حضور نظامی مطرح نمی‌کنند. گویی «زن» فقط در شعار اهمیت دارد، اما وقتی پای منطق جنگ و قدرت به میان می‌آید، دوباره از متن حذف می‌شود. این تناقض کوچک نیست. اگر آزادی زن ایرانی واقعاً ارزش است، باید هم در برابر سرکوب جمهوری اسلامی از او دفاع کرد و هم در برابر هر نیروی مسلح خارجی.

نمی‌توان گفت سرباز حکومت اگر به زن تعرض کند جنایت است، اما اگر سرباز خارجی همان خطر را ایجاد کند، چون «برای آزادی آمده» نباید درباره‌اش پرسید. حقوق زن با رنگ یونیفورم تغییر نمی‌کند. همان زنی که امروز از گشت ارشاد، سرکوب، زندان و خشونت حکومتی رنج می‌برد، فردا نیز حق دارد از هر نوع خشونت و تعرض نظامی مصون باشد؛ چه عامل آن ایرانی باشد، چه آمریکایی، چه روسی، چه هر نیروی دیگری. بدن زن ایرانی منطقه‌آزاد هیچ قدرتی نیست. این را مردم ایران در جنگ هشت ساله ایران و عراق تجربه کردند. این باید یکی از روشنترین خطوط قرمز هر پروژه سیاسی ملی باشد.

مشکل اصلی بخشی از اپوزیسیون این است که از شدت نفرت از جمهوری اسلامی، منطق ساده‌ای را پذیرفته است: هر چیزی که حکومت را تضعیف کند، خوب است. اما این منطق ناقص است؛ چون نمی‌پرسد همان ابزار با جامعه چه می‌کند. اگر جنگ حکومت را تضعیف کند اما کشور را فقیرتر، ناامن تر و وابسته‌تر کند، آیا هنوز موفقیت است؟ اگر حضور نظامی خارجی به سقوط حکومت کمک کند اما برای زنان، کودکان و گروه‌های آسیب‌پذیر خطر تازه‌ای ایجاد کند، آیا هنوز می‌توان فقط از «رهایی» سخن گفت؟ اپوزیسیون ملی فقط نمی‌پرسد چه چیزی جمهوری اسلامی را می‌زند؛ سؤال دوم را هم می‌پرسد: همان چیز با ایران چه می‌کند؟ و سؤال سوم باید این باشد: همان چیز با زن ایرانی چه می‌کند؟ اگر پاسخی برای این سه پرسش وجود ندارد، آنچه ارائه می‌شود استراتژی نیست؛ آرزوست.

در بخشی از فضای سیاسی خارج از کشور هنوز گویی تصور می‌شود «عمو ترامپ» پشت مرز ایران ایستاده، در یک دست دسته‌گل و در دست دیگر بسته‌های دلار، و ارتش آمریکا نیز چیزی شبیه کاروان امداد دموکراسی است. این تصویر نه فقط ساده‌لوحانه، بلکه از نظر تاریخی خطرناک است. هیچ قدرتی ارتش خود را برای خوشبختی مردم کشور دیگری اعزام نمی‌کند؛ دولت‌ها منافع خود را دنبال می‌کنند و ارتش‌ها ابزار همان منافع‌اند. ممکن است منافع آمریکا در مقطعی با خواسته بخشی از ایرانیان همسو شود، اما همسویی موقت به معنای یکی‌بودن منافع نیست. تاریخ ویتنام این تفاوت را با خون توضیح داده است.

ارتش آمریکا در ویتنام فقط با نیروهای دشمن ننگید؛ در موارد مستند، غیرنظامیان نیز قربانی شدند و زنان نیز مورد تجاوز و خشونت جنسی قرار گرفتند. از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که هر سرباز آمریکایی متجاوز است یا اگر به ایران بیاید همان جنایت تکرار می‌شود؛ چنین نتیجه‌ای غیرمنطقی است. اما می‌توان و باید نتیجه گرفت که هیچ جامعه‌ای حق ندارد خطر را صفر فرض کند و هیچ اپوزیسیونی حق ندارد مردم را با تصویری کودکانه از حضور نظامی خارجی فریب دهد.

سؤال اصلی همین است: اگر فردا ده‌ها هزار نظامی خارجی در ایران مستقر شدند، چه کسی آنها را کنترل می‌کند؟ اگر قرار است «برای امنیت» بیایند، چه کسی امنیت مردم را از خود آنان تضمین می‌کند؟ اگر قرار است چند ماه بمانند و چند سال شد، چه؟ اگر پایگاه ساختند، چه کسی زمان خروج را تعیین می‌کند؟ اگر میان منافع دولت ایران و دولت خارجی اختلاف افتاد، حرف آخر با کیست؟ و اگر اولین زن ایرانی قربانی تعرض یک نظامی خارجی شد، آیا همان کسانی که امروز برای ورودشان کف می‌زنند فردا نیز در کنار آن زن خواهند ایستاد، یا باز خواهند گفت «نباید به روند آزادی لطمه زد»؟ این شاید تلخترین پرسش مقاله باشد.

زیرا تاریخ نشان داده است که وقتی سیاست به هدفی مقدس تبدیل می‌شود، نخستین

قربانیان اغلب کسانی‌اند که کمترین قدرت را دارند. و زنان در جنگ بارها از همین گروه

بوده‌اند. به همین دلیل، دفاع از استقلال فقط دفاع از مرز نیست؛ دفاع از امنیت بدن، کرامت و حق زندگی شهروندان نیز هست. می‌توان جمهوری اسلامی را نخواست. می‌توان خواهان رابطه با آمریکا و اسرائیل بود. می‌توان از فشار دیپلماتیک و حمایت جهانی استفاده کرد. اما هیچ انسان عاقلی نباید ارتش خارجی را تقدیس کند. ارتش خارجی، ارتش خارجی است؛ نه فرشته آزادی و نه الزاماً هیولا، بلکه نهادی مسلح با منافع و فرمان خودش. و درست به همین دلیل باید از آن پرسید، محدودش کرد و اگر وارد شد، پاسخگو نگهش داشت.

شاید پیش از آنکه کسی برای ورود سرباز خارجی به ایران دست بزند، بد نباشد یک لحظه شعارها را خاموش کند و فقط یک تصویر ساده را جلوی چشم خود بگذارد: خیابانی در یکی از شهرهای ایران، هزاران نظامی خارجی، جامعه‌ای خسته از جنگ و بحران، و زن جوان ایرانی‌ای که باید مطمئن باشد هیچ یونیفورمی، با هر پرچمی، حق عبور از مرز کرامت او را ندارد. اگر برای این زن پاسخی نداریم، هنوز برای مداخله نظامی هم پاسخی نداریم. آزادی‌ای که نتواند امنیت زنانش را در برابر هر قدرت مسلحی تضمین کند، هنوز آزادی نیست؛ فقط تغییر صاحب قدرت است.